

آقازاده

AGHA'ZADEH

در میان رده سنی شما صف سنگینی از باز یگر قرار دارد که شاید بسیاری از آن‌ها چند تجربه از شما بیشتر داشته باشند و احتمال کار دیگری بعضی از آن‌ها در ادامه و برای حضور شما در نقش‌های اصلی وجود داشته باشد؛ به این موضوع فکر کرده‌اید؟ اهل رفاقت و ارتباطات با هم سن و سالان خودتان در این فضا هستید؟

بله، چرا که نه، من خوشبختانه فعلا به آن صورت وارد شدیدی ندیده‌ام و خیلی از همکاران به من محبت داشتند و به محض اینکه پخش سریال «آقازاده» شروع شد تبریک گفتند و انرژی خوب دادند. من مشکلی با رفاقت و ارتباطات ندارم و قطعاً این اتفاق می‌افتد چرا که به هر حال ما در فضایی کار می‌کنیم که همه چیز به صورت تیمی پیش می‌رود و حتماً از رفاقت و ارتباطات در چارچوب کاری استقبال می‌کنم.

نسل شما نسلی است که هم ساده‌تر تصمیم می‌گیرد و هم خیلی ملزم به حفظ برخی از چارچوب‌ها نیست؛ این قاعده‌های نیست که بتوانیم کلی درباره همه هفتادها بگوییم اما حرفی است که بسیار درباره قاطبه این نسل رایج است. شما چقدر خودتان را به لحاظ شخصیتی یک دهه هفتاد می‌دانید و قاعده گریزی و رهایی در خودتان می‌بینید؟

می‌شود گفت هر دهه تجربیات خودش را در زمینه‌های مختلفی که کسب کرده به دهه‌ی بعدی منتقل می‌کند؛ دهه‌ی شصت به هفتاد، هفتاد به هشتاد و ... دهه‌های قبل هم به همین شکل بود. اما ما نمی‌توانیم خیلی کلی به آدم‌های این دهه نگاه کنیم و همه را با هم قضاوت کنیم. بخشی از حرف شما و این دسته بندی‌ای که کرده‌اید درست است ولی من می‌گویم همه این‌ها با هم تاثیر گذار است. در واقع تمام افراد یک دهه با هم روی جامعه، زمینه‌های مختلف هنری از جمله سینما و مواردی مثل این تاثیر می‌گذارند؛ ولی می‌توانم بگویم به شخصه به این دلیل که درونگرا هستم، سعی می‌کنم همه چیز را در یک چارچوب و تعادلی پیش ببرم که این رهایی را نداشته باشم و با توجه به شخصیت اصولاً این مساله را در خودم ندارم.

این قاعده‌ای که در سوال قبل راجع به آن حرف زدیم در مناسبات با کارگردان و تهیه کننده هم دیده می‌شود و نسل جدید دوست دارد که پیشنهادهای خودش را در بازی و کاراکترش داشته باشد؛ شما در نقش راضیه چقدر اهل دخالت یا اهل مداخلات در فیلمنامه بودید و چقدر این فرصت به شما داده می‌شد؟ نکته‌ای بود که با پیشنهاد شما در نقش تغییر داده شده باشد؟

من یکباره به نقش راضیه نرسیده‌ام، قدم به قدم توانستم لایه‌های شخصیت را بشناسم و با او آشنا

شوم و چون تنها کسانی که از کلیت فیلمنامه و خروجی کار به صورت جزئی خبر داشتند کارگردان، تهیه کننده و نویسنده کار بودند؛ بنابراین راهنمایی‌های آن‌ها باعث می‌شد بتوانم در لحظه حس آن سکانس را در بیآورم و یا آن جنس از بازی را ارائه دهم. بنابراین اینطور نبود که بخواهم به صورت مستقیم و سر سکانس برای شخصیت خودم پیشنهاد بدهم اما سر صحنه با کارگردان مشورت و صحبت زیادی می‌کردم تا آن چیزی که باید در سکانس به نمایش گذاشته شود اتفاق بیفتد. آنطور هم نبود که بخواهم تغییری ایجاد کنم و یا پیشنهادی بدهم که کل آن فضا یا سکانس تغییر کند ولی گاهی سر مسائل خیلی جزئی این اتفاق می‌افتاد. زمانی که جلوی دوربین برای آقای توفیقی تمرین می‌کردم بعضی مسائل خیلی کوچک و یک سری از اکت‌ها را تغییر می‌دادیم اما در کلیت کار و نقش، این اتفاق خیلی نیفتاد.

در این کار و در جمع بازیگران، کارگردانی حضور داشت که شما مقابل ایشان هم بازی داشتید و او نیکی کریمی بود. سکانس‌های مقابل ایشان برای شما سخت تر می‌شد و باعث افزایش اضطرابتان می‌شد یا اتفاقاً باعث انگیزه و انرژی شما می‌شد؟

می‌توان گفت که هم استرس و هم انرژی و انگیزه وجود داشت. من از اولین روزی که با خانم کریمی بازی داشتم تا آخرین روزی که با ایشان بودم این استرس همراه بود. یعنی آنطور نبود که از اضطراب کم شود یا این مساله برایم عادی شود. نه تنها در مقابل خانم کریمی بلکه مقابل تمامی بازیگران سریال که هر کدام به نوعی در کار بازیگری پیشکسوت بودند، این استرس در من وجود داشت ولی سعی کردم آن انرژی و انگیزه‌ای که از بازی جلوی خانم کریمی می‌گرفتم را با این اضطراب همراه کنم تا بتوانم بر آن غلبه کنم. در واقع سعی می‌کردم بُعد مثبتش را ببینم که این استرس بتواند به من کمک کند تا کاری که باید جلوی دوربین و خانم کریمی انجام می‌دادم را درست انجام دهم. از طرف دیگر، هم ایشان و هم فضا و آرامشی که کارگردان در پشت صحنه به وجود آورده بود، کمک می‌کرد تا بتوانم آن سکانس‌ها را با استرس کمتری پیش ببرم. اولین سکانس من با خانم کریمی همان سکانس قبرستان ماشین‌ها بود که تینا قبل از اینکه از ماشین پیاده شود با راضیه صحبت می‌کند. خاطرم هست استرس زیادی داشتم، اما در ماشین کمی با هم صحبت کردیم و خودشان هم کمک کردند همه چیز را برای من آرام‌تر نشان دهند تا بتوانم آنطور که باید جلوی دوربین بازی کنم.

بعد از «آقازاده» حالا دیگر باید به این فکر کنید که این سریال تمام شده و شروع دیگری در انتظار شماست؛ در حال حاضر مشغول چه کاری هستید و آیا پیشنهاد

جدی دارید؟

خیر، هنوز به طور مستقیم وارد کاری نشده‌ام ولی پیشنهاد جدی زیاد بوده. با این حال فعلاً می‌خواهم درست فکر کنم و دقیق تصمیم بگیرم که بعد از این کار چطور مسیرم را پیش ببرم. توقعی که مردم در حال حاضر از من دارند مهم است. نباید پایین تر بروم و باید پیشرفت کنم، پس قدم بعدی خیلی تعیین کننده است. در نتیجه فعلاً دست نگه داشته‌ام تا ببینم چه می‌شود.

چقدر اهل تفکر و دغدغه‌های اجتماعی هستید و موضوع «آقازاده» شما را به عنوان یک مخاطب قبل از این سریال درگیر کرده بود؟ آیا مسئله و اخبار آقازاده‌ها در ایران را دنبال می‌کردید و این موضوع محل چالش بود؟

راستش من خیلی درگیر اخبار نیستم و نبوده‌ام. قبل از «آقازاده» یک تئاتر بازی کردم و قبل از آن مشغول درس بودم و بعد وارد این فضا و سریال «آقازاده» شدم. بنابراین از اتفاقاتی که می‌افتاد خیلی باخبر نبودم اما زمانی که «آقازاده» را بازی کردم، در حین بازی طبیعتاً متوجه یک سری از مسائل هم شدم. اینکه از قبل این مسائل را بدانم و بخواهد به بازی من کمکی کند، اینطور نبوده ولی در حین کار خیلی از مسائل را متوجه شدم و متن و فضای سریال به من کمک کرد.

سیر تحول مانلی به راضیه را چقدر منطقی می‌دانید یا در باره این موضوع دچار اختلاف نظر با کارگردان و نویسنده هستید؟ از فیلمنامه بر سیم به خود شما، چقدر در زندگی کاری یا شخصی خودتان تحول کرده و چرخش‌های بزرگ داشته‌اید؟

نمی‌شود گفت که تحول مانلی به راضیه منطقی نیست، قطعاً هست. شاید تعداد چنین تحولاتی در زندگی عادی و در جامعه فعلی ما کم باشد اما اینطور نیست که اصلاً اتفاق نیفتد. ما کم نداریم آدم‌هایی را که توبه کرده‌اند و پای حرف و تصمیم‌شان مانده‌اند. من نمی‌دانم که این مصاحبه چه زمانی منتشر می‌شود ولی مادر این قسمت (قسمت بیست و سوم) دیدیم که این تصمیم راضیه به قیمت جانش تمام می‌شود (البته بسیاری هنوز شک دارند که شاید او از بین نرفته باشد) می‌خواهم بگویم که توبه‌های این چنینی در جامعه اتفاق می‌افتد، شاید به مقدار کم ولی هست و وجود دارد؛ بنابراین این کار خیلی غیر منطقی نیست. راجع به تحولات زندگی خودم هم باید بگویم مدت‌ها در رشته‌ای درس خواندم که چیز دیگری بود و به یکباره تصمیم گرفتم تا رویایی کودکی‌ام یعنی هنر و بازیگری را دنبال کنم. بنابراین این قضیه می‌توانست یک تحول بزرگ در زندگی من باشد چرا که خبر نداشتم قرار است کار «آقازاده» به من پیشنهاد شود و حتی ممکن بود ده یا پانزده سال دیگر کاری در این سطح حرفه‌ای به من پیشنهاد شود. به همین خاطر این تصمیم در زندگی‌ام یک ریسک محسوب می‌شد که بخواهم هر آن چه